

بررسی انقطاع وحی و انفتاح باب الهام در اندیشه امامیه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۱/۲۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۰۵/۰۳

محمدحسن نادم*
ابرار الحیدری**

چکیده

انقطاع وحی و ختم نبوت یکی از اندیشه‌های مسلم و مورد اجماع علمای اسلامی است. انفتاح باب الهام نیز پس از ختم نبوت از دیگر مسائل کلامی است که مورد توجه و عنایت علما با رویکردهای مختلف قرار گرفته است. از جمله علمای امامیه با تأکید بر انقطاع وحی بر انفتاح باب الهام نیز توجه خاص نموده‌اند؛ زیرا امامان خویش را برخوردار از علم ویژه الهی می‌دانند که از آن به الهام و تحدیث یاد می‌کنند. اخیراً با توجه به این تقریری که شیعه از علم امام ارائه می‌کند، بعضی خواسته‌اند شیعه را تنزل‌دهنده خاتمیت و علم امام را ناقض انقطاع وحی قلمداد نمایند. از این رو در این جستار برآنیم پس از بررسی مفاهیم دخیل در بحث، حقیقت وحی، رابطه آن با الهام و انواع تبیین‌هایی را که اندیشمندان امامیه با رویکردهای مختلف درباره تفاوت نبوت و امامت یا وحی و الهام داشته‌اند، بنمایانیم و ساحت شیعه را از این نسبت ناروا صبرا سازیم.

واژگان کلیدی: وحی، انقطاع وحی، خاتمیت، نبوت، امامت، الهام، تحدیث.

۱۵۳

قیامت

سال بیست و چهارم / شماره ۹۳ / پاییز ۱۳۹۸

* استادیار گروه شیعه‌شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب. nadem185@yahoo.com

** دانشجوی دکتری تاریخ اهل‌بیت (ع)، مؤسسه آموزش عالی بنت‌الهدی. ab.alh1974@gmail.com

طرح مسئله

یکی از باورهای دیرین مسلمانان اعتقاد به پایان یافتن رسالت آسمانی پیامبر اکرم ﷺ به عنوان آخرین پیامبر الهی است که با درگذشت آن حضرت، وحی منقطع و نبوت خاتمه یافت. مبنای این باور مسلم نزد مسلمانان ابتدا قرآن کریم، سپس روایات و آن‌گاه اجماع دانشمندان و علمای اسلامی است که با مذاهب و رویکردهای مختلف بر این آموزه اعتقادی مهر تأیید زده و براهین ارائه کرده‌اند. از آنجاکه لازمه نبوت برخورداربودن از اوصاف، اهداف و وظایف خاصی است که در منابع کلامی و دیگر کتاب‌ها به مناسبت به آنها پرداخته شده است، با رحلت پیامبر اکرم ﷺ و ختم نبوت، پرسش‌هایی بس مهم و سر نوشت‌ساز پیش روی مسلمانان قرار گرفت؛ نخست اینکه آیا با این حادثه عظیم همه رسالت‌های نبوی پایان پذیرفت و از این پس انسان‌ها به خویشتن و انهداده شدند یا اینکه راه ادامه دارد و مسئله جانشینی پیامبر ﷺ و امامت جامعه اسلامی مطرح است؟ به گواهی تاریخ همه مسلمانان بر استمرار رسالت و بر ضرورت اصل امامت و رهبری جامعه اسلامی اتفاق کردند. بدیهی است این اتفاق نظر مسلمانان ناشی از بسترسازی‌های پیامبر اعظم ﷺ قبل از رحلت خویش بود. دوم اینکه با فرض پذیرش استمرار رسالت پیامبر ﷺ، پرسش دیگر این بود که کدام یک از مؤلفه‌های رسالت با ختم نبوت و انقطاع وحی متوقف و پایان پذیرفت و کدام یک ادامه پیدا کرد؟ بدون تردید مهم‌ترین مؤلفه نبوت که تلقی وحی و ابلاغ بود، به اتفاق نظر مسلمانان نهایی شد و از این رو همه مسلمانان بر ختم نبوت و انقطاع وحی متفق القول شدند. سوم اینکه پرسش دیگری که مطرح و مورد بحث قرار گرفت، این بود که آیا با انقطاع وحی باب هر نوع ارتباط با عالم غیب و دریافت تجربه‌های معنوی از سنخ وحی نیز برای کسانی که زمینه و استعداد داشته باشند، برای همیشه مسدود شد؟ پاسخ این پرسش از دغدغه‌هایی بود که در کانون توجه علمای اسلامی قرار گرفت، از آن

پس به طرق گوناگون و با رویکردهای مختلف و البته با تقریرها و تبیین‌های متفاوت به آن پرداخته شد، در هیچ کدام از اظهارنظرهای مختلف با توجه به انقطاع وحی به نحو سالبه کلیه نفی گشوده‌بودن باب الهام نشده است؛ زیرا نفی مطلق ارتباط با عالم غیب و استمرار امدادهای غیبی برای هر کس که به قرآن و سنت ایمان دارد، به‌طور قطع و یقین در تعارض است (نادم، ۱۳۹۵، ص ۱۲۷-۱۲۸). بنابراین انقطاع وحی نبوی به منزله انسداد باب وحی به‌طور مطلق از جانب هیچ کس تلقی نشده است؛ دست‌کم مشهور علمای امامیه بر این باورند که باب الهام مفتوح است و وحی و الهام در کنار هم از منابع معرفت دینی محسوب می‌شوند (حسین‌زاده، ۱۳۹۰، ص ۶۷-۶۹). توضیح اینکه در نظام اعتقادی امامیه همان‌طور که وحی نبوی مورد توجه ویژه قرار گرفته، وحی غیرنبوی نیز مورد توجه است (مفید، ۱۳۷۱، ص ۲۰). در این نظام به مسئله امامت و جانشینی پیامبر ﷺ به‌گونه‌ای نظر انداخته شده که امام‌نهای نبوت - که لازمه آن تلقی وحی و ابلاغ است - در دیگر مسئولیت‌ها و وظایف همانند پیامبر ﷺ است، امام منصوب از جانب خداوند، معصوم، واجب‌الاطاعه، حجت، هادی، مبلغ، مفسر، مبین، حافظ شریعت و بالاخره مرتبط با عالم غیب و به تعبیر روایات ملهم و محدث است (ر.ک: ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۳). کسی که عهده‌دار مسئولیت‌های خطیر مذکور مانند پیامبر ﷺ باشد، از منظر علمای امامیه نیازمند علمی مانند پیامبر ﷺ نیز می‌باشد تا بتواند به نحو احسن به وظایف الهی خویش عمل نماید و مردم هم بدون دغدغه از او اطاعت کنند. بدون تردید این علم در باور شیعیان ناشی از سرچشمه و منبعی است که علم پیامبر ﷺ از آنجا ناشی شده است؛ یعنی علم پیامبر و امام منشأیی و حیانی دارد و از عالم غیب ناشی می‌شود که از این نوع علم با نام‌های مختلف یاد کرده اند، مانند علم غیب، علم لدنی، علم موهبتی و... (نادم، ۱۳۹۳، ص ۲۹۷-۳۰۳).

با توجه به چنین تقریر و باوری که شیعه درباره علم امامان خود دارد، اخیراً آقای سروش اشکالاتی را متوجه این باور اعتقادی شیعه نموده و آن را متعارض با انقطاع وحی و خاتمیت پیامبر ﷺ قلمداد کرده است. ابتدا غیرمستقیم می‌گوید: «در میان شیعیان

این اولیای الهی نام برده شده‌اند؛ همان‌ها که امامان شیعه نامیده می‌شوند و نیز شخصیتی به این افراد داده شده تقریباً برابر با شخصیت پیامبر که می‌توانیم بگوییم مفهوم خاتمیت پیامبر را دچار تزلزل کرده است. این نکته بسیار مهمی است که ما چه شیعه باشیم یا نباشیم، باید تکلیفمان را با آن مشخص بکنیم. قرآن به وضوح می‌گوید که پیامبر اسلام خاتم النبیین است؛ اما شیعیان مقام و منزلتی که به ائمه خودشان بخشیده‌اند، تقریباً مقام و منزلتی است که پیامبر دارد و این نکته‌ای است که نمی‌توان به سهولت از آن گذشت؛ یعنی مفهوم خاتمیت در تشیع مفهوم رقیق شده و سستی است؛ زیرا امامان شیعه حق تشریح دارند؛ حال آنکه این حق انحصاراً حق پیامبر است». در ادامه مقداری سخن خود را مصداقی‌تر بیان کرده، می‌گوید: «از نظر شیعیان امام صادق و سایر ائمه فقها نیستند و رأی فقهی نمی‌دهند. کلماتی می‌گویند که عین حکم الهی است و همان رفتار با آن می‌کنند که با کلمات پیامبر و قرآن می‌کنند. هیچ فرقی از این جهت وجود ندارد. البته شیعیان نمی‌گفتند که امامان شیعه مورد و محل وحی قرار می‌گیرند، ولی تعبیری دیگر به کار می‌برند و می‌گویند اینها محدث و مفهوم هستند؛ یعنی یک جور حقایق را به ایشان می‌فهمانند. آن شکلی را نمی‌گفتند، اما اسم وحی هم نمی‌آوردند. برای اینکه متمایز بشوند از پیامبر، اما شأن و مرتبتی که برای امامان شیعه قائل بودند، دقیقاً همان شأن پیامبر بود؛ یعنی مقام عصمت قائل هستند، درست مثل پیامبر و سخن ایشان هم‌ردیف کلام پیامبر و قرآن می‌باشد». او سرانجام پس از مقایسه‌ای که بین شیعیان و اهل سنت درباره باوری که به امامان خود دارند، نتیجه می‌گیرد و می‌گوید: «این یک تفاوت اساسی بین شیعیان و اهل سنت است در مسئله ولایت و تعارض آن با مفهوم خاتمیت. این درکی که شیعیان خصوصاً الآن در این شیعه غلوآمیزی که در ایران هست، این درکی که از ولایت دارند، واقعاً نفی‌کننده خاتمیت است» (سروش، ۱۳۸۴). او پس از اینکه مورد نقد قرار می‌گیرد، باز بر اندیشه خود که مقامی که شیعه بر امام قائل است، با خاتمیت ناسازگار است، اصرار می‌ورزد و می‌گوید: «حال سخن در این است که امامت را شرط کمال دین شمردن و امامان را برخوردار از وحی باطنی و معصوم و مفترض الطاعه دانستن - چنان‌که شیعیان می‌دانند - چگونه باید فهمیده شود که با خاتمیت

ناسازگار نیفتد و سخن‌شان در رتبه سخن پیامبر نشیند و حجیت گفتار او را پیدا نکند؟ آنان را شارح و مبین معصوم قرآن و کلام پیامبرداشتن نیز گرهی از کار فرو بسته این سؤال نمی‌گشاید. آیا امامان برای پاسخ به هر سؤالی به کلمات پیامبر رجوع می‌کردند و آنها را می‌خواندند (در کجا؟) و می‌اندیشیدند و آن‌گاه جواب می‌گفتند یا جواب‌ها- چنان‌که شیعیان می‌گویند- نزدشان حاضر بود و نیازی به اجتهاد و اِعمال رویت و پژوهش و تحلیل نداشتند و لذا سخنی که می‌گفتند بی‌چون و چرا و بی‌احتمال خطا و بر اثر الهام الهی عین کلام پیامبر بود و جای اعتراض نداشت؟ اگر این دومی باشد، فرق پیامبر و امام در چیست و آیا در این صورت جز مفهومی ناقص و رقیق از خاتمیت چیزی بر جای خواهد ماند؟» (همان، ۱۳۸۴/۶/۱).

شایان توجه است که متکلمان امامیه اگرچه در گذشته با چنین اشکالات و نقدهایی توسط هم‌مسلمان خویش به این صورت مواجه نبوده‌اند، در ارائه بحث انقطاع وحی و انفتاح باب الهام و تبیین جایگاه علمی پیامبر و امام با تقریرها و تبیین‌های مختلف به متفاوت نشان‌دادن نبی و امام و سرشت وحی و الهام اهتمام داشته‌اند. طوری سخن گفته‌اند که با وجود دیدگاه‌های متفاوت، جایی برای وارد نمودن شبهه‌هایی- از قبیل اینکه شیعه در شمار تنزل‌دهندگان انقطاع وحی و خاتمیت است (همان)- را باقی نگذارند.

بنابراین برای تنویر افکار و نمایاندن اندیشه امامیه درباره انقطاع وحی و انفتاح باب الهام، مناسب به نظر آمد. ابتدا با ارائه بحث‌های مفهوم‌شناختی که در این‌گونه شبهات نقش قابل ملاحظه‌ای ایفا می‌کنند و سپس به بررسی تبیین‌ها و تقریرهای متفاوتی که علمای امامیه با رویکردهای مختلف در نشان‌دادن تفاوت بین نبی و امام و وحی و الهام دارند، پردازیم تا با توجه به محدودیتی که این مقاله دارد و البته مانع از پرده‌برداری از زوایای بسیاری از مسائل می‌شود، در افشای حقیقت و ابهام‌زدایی از موضوع مورد مناقشه و دفاع از باورهای اعتقادی شیعه گامی به جلو برداشته باشیم.

شایان ذکر است که با توجه به چالش‌هایی که در سال‌های اخیر توسط نواندیشان دینی درباره وحی با رویکردهای جدید ایجاد شده، بحث‌های فراوانی در این باره انجام

گرفته و نقد و نظرهای بسیاری در این حوزه به ثمر رسیده است؛ اما این جستار قصد ورود به آن مباحث را ندارد و از زاویه‌ای متفاوت به مسئله نظر انداخته است.

مفهوم‌شناسی

معنای وحی در لغت

از دیدگاه اهل لغت به هر نوع القای پنهانی به‌طوری‌که از دیگران پوشیده باشد، وحی گویند. تفاوتی نمی‌کند که این القا از جانب خداوند باشد یا غیر خداوند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۹۳). همچنین تفاوتی نمی‌کند که دریافت‌کننده فرد خاصی مانند پیامبر اکرم ﷺ باشد یا غیرپیامبر، حتی غیربشر. پس با توجه به اینکه هر نوع اطلاع‌رسانی پنهانی و سریع وحی نامیده می‌شود، الهام نیز می‌تواند وحی نام گیرد (طریحی، ۱۲۶۲، ج ۱، ص ۴۲۷).

شایان توجه اینکه وحی از جمله الفاظی است که میان معنای حقیقی و موارد استعمال آن تفاوت چندانی وجود ندارد؛ از این رو معنای لغوی و اصطلاحی آن تفاوتی نمی‌کند. بنابراین چه از نگاه اهل لغت و چه از نگاه دیگران هر معنایی که به نحو اشاره سریع و مخفیانه به مخاطب منتقل شود، وحی نامیده می‌شود. البته در غالب موارد به آنچه از جانب خداوند به پیامبران القا می‌شود، وحی اطلاق می‌کنند.

معانی وحی در قرآن

در قرآن کریم واژه وحی و مشتقات آن بسیار تکرار شده است. علاوه بر معنای شاخص و غالب (وحی نبوی) در معانی دیگری نیز به کار رفته است که عبارت‌اند از:

- ۱) وحی به معنای هدایت‌گریزی و تکوینی^۱ (نحل: ۶۸).
- ۲) وحی به معنای تقدیرها و قوانینی که در نهاد هستی قرار داده شده و توجیه‌کننده

۱. و أوحی ربک الی النحل أن اتخذی من الجبال بیوتاً.

مسیر حرکت موجودات عالم است^۱ (فصلت: ۱۲).

۳) وحی به معنای اشاره پنهانی مانند آنچه درباره حضرت زکریا آمده است^۲ (مریم: ۱۱).

۴) وحی به معنای الهام درونی انسان که از نوع پیام‌ها و اشارت‌ها بر دل انسان
خطور می‌کند، منشأ عمل و تصمیم‌گیری می‌شود. چنان‌که درباره مادر حضرت موسی
آمده است (قصص: ۷)^۳ یا درباره حواریون است (مانده: ۱۱۱).^۴

۵) وحی به معنای ارتباط و وسوسه‌های شیطانی (انعام: ۱۱۲-۱۲۱).

۶) همچنین وحی به پیامبران که در قرآن کاربرد بیشتری نسبت به سایر معانی دارد
و مطابق آیات آخر سوره شوری از سه طریق صورت می‌گیرد (وحی مستقیم یا القای
بدون واسطه، وحی از پس پرده و حجاب، وحی توسط فرشته خاص مأمور ارسال
وحی مانند جبرئیل).^۵

اقسام وحی

از مجموع معانی ذکرشده، وحی از جهات مختلف قابل تقسیم است: اول وحی از
جهت فاعل و گوینده آن به وحی الهی و غیرالهی تقسیم می‌شود؛ دوم وحی از جهت
رابط آن، به باواسطه و بی‌واسطه تقسیم می‌شود؛ سوم وحی از جهت دریافت‌کننده آن،
به وحی پیامبران و غیرپیامبران تقسیم می‌شود، که با تعابیر مختلف از این قسم وحی یاد
کرده‌اند، مانند وحی تسدید و تشریحی، وحی قرآنی و تبیینی و وحی نبوی و غیرنبوی
(طبرسی، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۳۷۸/فخر رازی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۸۰).

۱. فأوحی إلیهم أن سبحوا بکرتاً و عشیاً.

۲. فأوحی إلیهم أن سبحوا بکرةً و عشیاً.

۳. و اوحینا الی أم موسی أن أرضعیه و ...

۴. و إذ أوحیت إلی الحوارین أن أمنوا بی و برسولی ...

۵. «و کذالک جعلنا لکل نبی عوا سیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم...» و «أن الشیاطین لیوحون الی
أولیائهم...».

رابطه وحی و نبوت

همان‌طور که بیان شد، از مهم‌ترین اقسام وحی، وحی نبوی و غیرنبوی است. درباره این تقسیم‌بندی پرسش‌هایی به ذهن می‌رسد، از قبیل اینکه حقیقت وحی نبوی و غیرنبوی چیست؟ نسبت آنها با هم چگونه است؟ آیا از حیث مرتبه با همدیگر فرق دارند یا نه؟ اینها سؤالاتی است که پاسخ به آنها تعیین‌کننده معنای واقعی انقطاع وحی و انفتاح باب الهام است که موضوع نوشتار پیش روست.

فارغ از اختلاف‌نظرها درباره حقیقت وحی باید توجه داشت که وحی یکی از شئون نبوت بلکه شرط لازم آن و تعیین‌کننده نوع ارتباط نبی با جهان غیب است. نبی کسی است که از جانب خداوند وحی را تلقی می‌کند و مأمور به ابلاغ است (طوسی، ۱۳۶۸، ص ۱۱۱). علامه طباطبایی درباره نبوت و وحی چنین می‌گوید: نبوت حالتی است غیبی که نسبتش به حالت عمومی ادراک مانند نسبت ادراک در بیداری و خواب است. شخص نبی به سبب نبوت، معارفی را درک می‌کند که اختلاف‌ها و تناقض‌ها را در زندگی بشر برطرف می‌سازد و این ادراک و تلقی از غیب، همان است که در فرهنگ قرآن کریم وحی نام گرفته است (همو، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۹۸).

رابطه وحی و امامت

رابطه وحی و امامت همانند خاتمیت از مسائل مهم کلامی شیعه است که - همان‌طور که در گذشته اشاره شد - مورد اهتمام جدی علمای امامیه قرار گرفته و کوشیده‌اند با نشان‌دادن تمایز وحی و الهام به‌گونه‌ای سخن گویند که با مسئله خاتمیت و انقطاع وحی با مشکل روبه‌رو نشوند (حسین‌زاده، ۱۳۹۰، ص ۵۷-۹۳). امامیه اوصاف و ویژگی‌هایی را برای امامان خود در نظر گرفته‌اند که در نگاه ابتدایی با خاتمیت و انقطاع وحی چندان سازگاری ندارند، مانند عصمت، وجوب اطاعت، ارتباط با غیب و دریافت‌های وحیانی. اما باید توجه داشت که امامیه آن‌قدر به بحث خاتمیت و انقطاع وحی باور راسخ دارند و هیچ تعارضی در آن با بحث علم امام نمی‌بینند که در آثار

باقی مانده از آنها کمتر نشانه‌ای از اینکه در صدد پاسخگویی به این گونه شبهات باشند، دیده می‌شود؛ لذا بر ختم نبوت و انقطاع وحی علاوه بر استدلال‌های نقلی ادعای اجماع نیز کرده‌اند (مفید، ۱۴۱۴ الف، ص ۳۸ / مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۳، ص ۱۶۰)؛ زیرا این آموزه اعتقادی از مواردی است که قرآن با صراحت درباره آن اعلام موضع کرده و بر عدم استمرار نبوت پس از پیامبر اکرم ﷺ نیز مهر تأیید زده است^۱ (احزاب: ۴۰). علاوه بر تصریح قرآن کریم احادیث و روایات فراوانی نیز بر این واقعیت دلالت دارند، از جمله حدیث متواتر منزلت است^۲ (طوسی، ۱۴۰۰، ص ۲۲۲ / ثقفی، [بی تا]، ص ۲، ص ۴۳۲). این حدیث از جمله احادیثی است که به صراحت از عدم وجود نبی پس از پیامبر اسلام سخن گفته است؛ گویای واقعی است که تفاوت نبی با امام را بیان می‌کند. جانشینی پیامبر ﷺ و شئون آن حضرت را به جز شأن نبوت برای امام ثابت می‌نماید.

بدیهی است که در مقام بیان ویژگی‌های امام و مختصات نبی هریک از این مؤلفه‌ها چه بسا در نگاه اولیه ایجاد شبهه کنند؛ اما با اندک توجهی آشکار خواهد شد که در واقع خاتمیت و انقطاع وحی با انفتاح باب الهام در اندیشه امامیه تعارضی ندارند؛ برای نمونه یکی از ویژگی‌های مشترک پیامبر و امام عصمت است. عصمت یعنی مصونیت از هر گونه خطا، لغزش و گناه که از اوصاف بارز نبوت است. با ختم نبوت به نظر بعضی آمد که عصمت دیگر معنا و مفهوم ندارد؛ اما شیعه با پذیرش خاتمیت قائل به عصمت امامان همانند پیامبر ﷺ شده است (مفید، ۱۴۱۴ الف، ص ۶۴). امامیه بر پایه تعریفشان از عصمت امام بر وجوب اطاعت و حجیت قول، فعل و تقریر امامان که جانشینان پیامبر ﷺ هستند، تأکید کرده‌اند. تمام آثاری که به نوعی مرتبط با بحث امامت می‌شود، به مسئله وجوب اطاعت از امامان در امتداد اطاعت از رسول و خداوند اشاره و دلایل قرآنی، روایی و عقلی آن را به تناسب مطرح کرده است (همو، ۱۴۱۴ ب، ص ۶۵ / کرکی، ۱۴۰۹، ص ۷۱ / صدوق، ۱۴۱۸ الف، ص ۲۸). بدون تردید

۱. ما کان محمد ابا أحد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین.

۲. انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی.

و جوب اطاعت رسول و حجیت کلام و رفتار او بر مبنای تصریح قرآن کریم^۱ (نساء: ۵۹) امری است که اغلب متکلمان امامیه برای امام نیز پذیرفته‌اند؛ زیرا ضمانت اجرایی اطمینان به امام به عنوان مبین و حافظ شریعت، فقط عصمت امام می‌تواند باشد؛ البته عصمت بدون علم نیز تحقق پیدا نمی‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۵، ص ۸۷ و ج ۱۱، ص ۱۶۲). افزون بر آنچه گفته شد، امام غیر از شأن نبوت با دیگر شئون پیامبر^ص شریک است؛ پس اجرای دستورهای وحیانی، تبیین آموزه های دینی و حفاظت دستاوردهای شریعت همه به عهده امام نهاده شده است؛ بنابراین امام باید مانند پیامبر^ص معصوم باشد و عصمت مبتنی بر علم خاص است (همان).

حاصل اینکه با وجود این شرایطی که امام دارد، معصوم بودن یا ارتباط با غیب داشتن آن خللی به انقطاع وحی وارد نمی‌کند، حتی اگر گفته شود که حقایقی که آنها از غیب دریافت می‌کنند، از سنخ حقایق وحیانی است، باز هم شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد؛ زیرا با نام وحی از آنها یاد نمی‌کنند، بلکه نام الهام و تحدیث بر آنها نهاده‌اند و امامان را با نام مُلَهِم و محدث می‌شناسند نه با نام نبی و رسول. قابل توجه اینکه این نام‌گذاری‌ها که توسط خود امامان انجام گرفته است، بدون تردید پیام دارد و آن اینکه مبادا کسی خلط بین امام و نبی و وحی و الهام نماید و خیال کند امام همان نبی است و الهام همان وحی نبوی است. توضیح اینکه - چنان‌که قبلاً اشاره شد - امام همه شئون پیامبران را غیر از شأن نبوت دارد^۲ (صدوق، ۱۴۰۵، ص ۲۳) و برای تحقق و عملیاتی کردن آن شئون نیاز به علوم از سنخ علوم نبوی دارد که بخشی با وراثت از پیامبر^ص در اختیار او قرار می‌گیرد و بخش دیگر از طریق الهام و تحدیث برای او حاصل می‌شود (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۲۶، صص ۶۲ و ۷۴)؛ از این رو روایات فراوانی این ارتباط غیبی را برای امامان با نام علم غیب بیان کرده‌اند (نادم، ۱۳۹۵، ص ۱۳۹-۱۴۶) و شیعه این نوع علم را از اوصاف لازم برای امام بر شمرده و با منکران الهام و تحدیث برخورد جدی کرده است (مفید، ۱۴۱۴ الف؛ ص ۷۰). اگرچه بر انقطاع وحی نبوی هم باور قاطع دارد و در مقابل کلام امام

۱. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم.

۲. أن کل ما کان جائزاً فی الأنبیاء فهو واجب.

علی علیه السلام سر تعظیم و تسلیم فرود می آورد که در فرازی از **نهج البلاغه** می فرماید: پدر و مادرم فدای کسی که با مرگ او قطع شد آنچه با مرگ دیگر پیامبران الهی قطع نشد، مانند نبوت و خبرهای آسمانی^۱ (سید رضی، خطبه ۲۳۵).

معنای لغوی الهام

الهام از ماده «لهم» به معنای بلعیدن است (قریشی، ۱۳۶۱، ج ۵-۷، ماده «لهم») و نیز به معنای انداختن مطلب در نفس آمده است (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۱۲، ص ۵۵۵). **راغب** می گوید الهام القای چیزی است در قلب و مخصوص است به اینکه از جانب خدا و از ملاً اعلی باشد (همو، ۱۴۰۴، ص ۱۲۹). این واژه تنها یک بار در قرآن کریم آمده است^۲ (شمس: ۸).

معنای لغوی تحدیث

از نگاه اهل لغت تحدیث به معنای سخن گفتن و خیردادن است. حدیث به کلامی گویند که از طریق شنیدن یا وحی در خواب و بیداری به انسان برسد (راغب، ۱۴۰۴، ص ۱۰۵). کسی که خبری به او به هر طریق برسد و آن را نقل کند، محدث با کسر دال گویند و کسی که دریافت کننده الهام باشد، محدث با فتح دال گویند.

محدث از نگاه روایات

تعبیر روایات درباره محدث همانند آن چیزی است که اهل لغت می گویند. **بریه** **عجلی** می گوید: از امام **صالح** علیه السلام درباره رسول و محدث سؤال کردم، فرمودند: «رسول کسی است که ملائکه بر او نازل می شود و از سوی خداوند به او وحی ابلاغ می شود.

۱. بأبی أنت و أمی لقد انقطع بموتک ما لم ينقطع بموت غیرک من النبوة و الأنباء و أخبار السماء.

۲. فألهمها فجورها و تقواها.

نبی کسی است که در خواب، وحی می پذیرد و آنچه می بیند، مطابق واقع است. محدث کسی است که کلام ملائکه را می شنود و در گوش او قرار می گیرد و قلبش آگاه می گردد^۱ (صفر، ۱۴۰۴، ص ۳۸۸).

از احادیث استفاده می شود که امامان از نوعی علم برخوردارند که شبیه وحی است و نام تحدیث بر آن نهاده شده است و خودشان محدث نام گرفته اند. *زیاد بن سوقة* از حکم بن عیینه گزارش نقل می کند که امام سجاده^ع به وی فرمودند: «بر اساس آیه "و ما أرسلنا من قبلك من رسول و لانی" علی^ع محدث بود. حکم پرسید آیا علی^ع محدث بود؟ پاسخ شنید که همه امامان اهل بیت^ع محدث اند (همان، ص ۳۸۸).

جالب است امامانی که خود سخن از الهام و تحدیث گفته اند، نبوت و وحی را به شدت از خود نفی (همان، ۳۲۰) و خود را با الفاظ ملهم و محدث توصیف می کردند (همان، ص ۳۶۷) تا تمایز آنها با نبی معلوم گردد و موجب تردید نشود. در همین راستا بعضی علما هم که بنا بر براهین عقلی آنچه را بر امامان القا می شد، وحی می پنداشتند. برای گریز از توهم خلط بین وحی و الهام، القائاتی را که به امامان می شد، با نام وحی معرفی نمی کردند (مفید، ۱۴۱۴ج، ص ۱۲۱/مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۸، ۲۵۰).

تفاوت های وحی و الهام

با اینکه تفاوت ماهوی و چیستی وحی و الهام از رموزی است که تا کنون به صورت شفاف گشوده نشده است، اما تفاوت هایی ذکر کرده اند که بیشتر متوجه کاربردهای وحی و الهام می شود، مانند:

(۱) وحی خاص نبوت است و الهام عام است.

(۲) محتوای وحی برای همگان حجت است، ولی الهام برای ملهم به شرط اینکه

۱. سألت ابا عبد الله عن الرسول و النبي و المحدث. قال الرسول الذي يأتيه الملائكة و تبلغه عن الله تبارك و تعالی و النبي الذي يرى في منامه فما رأى فهو كما رأى و المحدث الذي يسمع كلام الملائكة و يُنقر في اذنه و ينكت في قلبه.

معصوم باشد، حجت است.

۳) وحی منحصر به شریعت الهی و مشروط به تبلیغ است و الهام چنین انحصاری ندارد (حسین‌زاده، ۱۳۹۰، ص ۸۵-۸۶).

با یادآوری این تفاوت‌ها در واقع تمایز حقیقی وحی و الهام آشکار نمی‌شود و همچنان شبهه خلط بین خاتمیت و انقطاع وحی با الهام به قوت خود باقی می‌ماند؛ زیرا وحی نبوی و الهام هر دو از سنخ وحی هستند، از این جهت هر دو در عرض هم از منابع معرفتی به شمار آمده‌اند؛ لذا باید تفاوت و تمایز را در جای دیگری جستجو کرد. تنها نتیجه‌ای که یادآوری این تفاوت‌ها دارد، این است که نشان می‌دهد هیچ کدام از علمای امامیه بنای نشاندن الهام به جای وحی نبوی را نداشته‌اند، بلکه تلاش کرده‌اند با تبیین‌ها و تقریرهای مختلف به هر شکل ممکن بر این دو مقوله حساب جداگانه‌ای باز کنند و مانع هر گونه تردید در بحث خاتمیت و انقطاع وحی شوند. بنابراین بررسی تقریرهای متفاوت علمای امامیه دست کم می‌تواند در دفع نسبت ناروایی که به شیعه داده شده، کارآمد باشد.

۱۶۵

قیاس

بررسی انقطاع وحی و انفتاح باب الهام در اندیشه امامیه

تفاوت وحی، الهام و تحدیث با رویکردهای مختلف علمای امامیه

تفاوت وحی و الهام با رویکرد محدثان امامیه

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، الهام و تحدیث هر دو نوعی القای غیرعادی‌اند که درباره هر کدام سخن گفته شود، شامل دیگری می‌شود و همپوشانی دارند. بسیاری از محدثان که رویکردشان غالب است، با استناد به روایاتی که در مجامع حدیثی و غیرحدیثی آمده است، تفاوت وحی نبوی با تحدیث را در رؤیت و عدم رؤیت ملائکه دانسته‌اند؛ بنابراین تنها به نقل روایات مربوط به این بحث بسنده کرده‌اند. مرحوم کلینی در اصول کافی در باب مستقلی با عنوان «ان الائمة کلهم محدثون مفهمون» تعدادی از این روایات را قرار داده است که به یک نمونه از آنها اشاره می‌کنیم: «علی بن ابراهیم با چند

واسطه نقل می‌کند که عباس معروفی نامه‌ای به امام رضا^ع نوشت، از آن حضرت در خواست کرد فرق بین رسول، نبی و امام را برایش بیان کنند. امام^ع در پاسخ او نوشتند یا گفتند: رسول کسی است که جبرئیل بر او نازل می‌شود، او هم جبرئیل را می‌بیند هم کلامش را می‌شنود، گاه هم در خواب برایش وحی نازل می‌شود، مانند خواب دیدن حضرت ابراهیم^ع. نبی کسی است که گاه می‌شنود کلام جبرئیل را و گاه می‌بیند شخص او را، ولی کلام او را نمی‌شنود و امام کسی است که کلام فرشته را می‌شنود ولی او را نمی‌بیند (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۷۶).^۱ بر اساس روایات این باب، نبی کسی است که وحی الهی را با نزول فرشته و رؤیت یا عدم رؤیت آن در بیداری تجربه می‌کند و گاه همین تجربه در خواب به صورت رؤیا برای او حاصل می‌گردد؛ درحالی که امام با الهام و حیانی یا سماع بدون رؤیت تجربه می‌کند؛ بنابراین در هر دو نوع تجربه و حیانی امام دیدن فرشته برای او حاصل نمی‌شود (همان، ج ۱، ص ۲۶۹). قطب‌الدین راوندی (م ۵۷۳ ق) که از خط محدثان قم پیروی می‌کرد، همین دیدگاه را تقویت می‌کند و می‌گوید: «محدث کسی است که صدای فرشته را می‌شنود، ولی او را نمی‌بیند» (قطب راوندی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۸۳۲). این رویکرد پیروان بسیاری در بین متکلمان، مفسران و دیگر علمای امامیه داشته و دارد.

شیخ مفید نیز که از متکلمان عقل‌گرای مشهور امامیه است، اگرچه عقلاً انقطاع وحی و حتی ختم نبوت را بر نمی‌تابد، تعبداً و شرعاً روایات را مبنا قرار می‌دهد و پس از تأکید بر ختم نبوت و انقطاع وحی، الهامات غیبی امامان را شنیداری می‌داند و تفاوت را معطوف به رؤیت و عدم رؤیت که در روایات آمده است، می‌نماید و می‌گوید: امام کلام ملائکه را می‌شنود، اما او را نمی‌بیند (مفید، ۱۴۱۴ الف، ص ۷۰). بنابراین عده‌ای از متکلمان عقل‌گرا تعبداً با محدثان همدستان می‌شوند.

۱. علی بن ابراهیم عن أبيه عن اسماعيل بن مرار قال: كتب الحسن بن العباس المعروف إلى الرضا عليه السلام: جعلت فداك أخبرني ما الفرق بين الرسول و النبي و الإمام؟ قال فكتب أو قال: الفرق بين الرسول و النبي و الإمام أن الرسول الذي ينزل عليه جبرئيل فيراه و يسمع كلامه و ينزل عليه الوحي و ربما رأى في منامه نحو رؤيا ابراهيم عليه السلام و النبي ربما يسمع الكلام و ربما رأى الشخص و لم يسمع و الإمام هو الذي يسمع الكلام و لا يرى الشخص.

بررسی رویکرد اول

بر اساس تقریر و تبیینی که از وحی نبوی و الهام علوی مبتنی بر روایات شد و با توجه به آیه ۵۱ سوره شوری^۱ که انحای مختلف وحی نبوی را بازگو می‌کند، به این نتیجه می‌رسیم که نبی در هنگام دریافت وحی گاه فرشته وحی را می‌دید و ارتباط با واسطه انجام می‌گرفت و گاه نمی‌دید و ارتباط با حجاب و بدون رؤیت فرشته انجام می‌گرفت. در هر حال شنیدن صدای فرشته را داشت، اما رؤیت او گاه تحقق می‌یافت و گاه تحقق پیدا نمی‌کرد؛ بنابراین باید شنیدن صدای فرشته و دیدن او را از مختصات وحی نبوی دانست، اما شنیدن و ندیدن فرشته را از مختصات وحی غیرنبوی (الهام و تحدیث) دانست.

پرسشی که در اینجا به ذهن خطور می‌کند، این است که شیخ مفید و دیگر متکلمان پیرو او که تعبداً با محدثان همراه شدند، آیا تفاوتی ماهوی بین وحی و الهام قائل بودند یا نه؟ به نظر می‌رسد دلیل اینکه برخی متکلمان به رویکرد محدثان بها داده و آن را مبنا قرار داده‌اند، تنها به جهت وجود روایات متعدد در این باب است؛ روایاتی که نقطه عطف اختلاف را عدم رؤیت فرشته از سوی امام می‌شمارد؛ از این رو شیخ مفید - همان‌طور که اشاره شد - فقط تعبداً انقطاع وحی را می‌پذیرد نه عقلاً. او می‌گوید اگر دلیل شرعی در باب خاتمیت وجود نداشت، عقل ما را به پایان و انقطاع وحی و نبوت رهنمون نمی‌کرد (مفید، ۱۴۱۴ الف، ص ۷).

بنابراین حاصل این تقریر را چنین می‌توان دانست که رتبه وحی نبوی روی مصالحی ناشناخته مانده و در حدی بوده که خداوند تنها به نبی اعطا کرده و ختم آن را نیز اعلام نموده است. درحقیقت از نگاه این رویکرد از علمای امامیه چرایی نبی بودن ائمه علیهم‌السلام و اعلام ختم و چرایی انقطاع وحی امری است که به تعبد و مصالحی ناشناخته بر می‌گردد و دلیل عقلانی ندارد، مگر دلیل شرعی که از باب

۱. و ما کان لبشر أن یکلمه الله الا وحیاً أو من وراء حجاب أو یرسل رسولاً فیوحی باذنه ما یشاء أنه علی حکیم.

تعبد تسلیم آن شده‌اند؛ از این رو باید بین حدیث‌گرایان و افرادی چونان شیخ مفید در این باره تفاوت قائل شد.

تفاوت وحی و الهام با رویکرد متکلمان امامیه

تقریر دیگری که درباره تفاوت وحی و الهام ارائه شده، برای اولین توسط شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) از متکلمان برجسته مدرسه بغداد، بار مطرح شد (طوسی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۴۴۹) و بر اساس آن تفسیر متفاوتی از ویژگی خاص نبوت ارائه گردید که پس از وی توسط بسیاری از متکلمان پذیرفته شد و مبنا قرار گرفت.^۱ شیخ طوسی گفته است: آنچه از مختصات نبی است، این است که نبی دریافت‌های خود را بی‌واسطه بشر از جانب خداوند تلقی می‌کند، حال آنکه هرچه جانشینان پیامبر ﷺ دارند، با واسطه نبی تحصیل شده است. وی در ذیل تفسیر آیه ۱۲۴ سوره بقره^۲ درباره مقام امامت حضرت ابراهیم توضیح می‌دهد که تفاوت میان نبی و امام در باواسطه و بی‌واسطه بودن دانش خدادادی آنان است (همان). بر اساس این دیدگاه وجه تمایز نبی و امام به این است که پیامبر ﷺ وحی را بدون واسطه بشر دریافت می‌کند و امام وحی را با واسطه بشر (پیامبر ﷺ) می‌گیرد.

این دیدگاه که تبیین وساطت نام گرفته است، از آن پس مبنای بسیاری از متکلمان قرار گرفت و به نظر می‌رسد بعضی از عرفا نیز در توجیه خاتمیت و تفاوت نبی و امام از این نظر الهام گرفته‌اند، *ابن فهد حلی* (م ۸۴۲ ق) که از عرفای حدیث‌گرای مدرسه حله بود، در این باره گفته است: «و النبی هو الإنسان المخبر عن الله تعالى بغير واسطة البشر بل بواسطة الملك أو بالمنام لينفصل عن حد الإمام، فإنه يخبر عن الله بواسطة البشر و هو النبي: نبی کسی است که از جانب خداوند بدون واسطه بشر خبر می‌دهد؛ اما خبر امام با واسطه بشر صورت می‌پذیرد که همانا واسطه پیامبر ﷺ است (ابن فهد حلی، ۱۴۱۰، ص ۶۱).

۱. پیش از وی البته نوبختی در فرق الشیعه هنگامی که مختصات فکری مذهب شیعه را می‌شمارد، از اعتقاد به دانش وساطتی امامان از جانب پیامبر را مطرح می‌نماید (نوبختی، ۱۴۰۴، ص ۱۹).
۲. و إذ ابتلی إبراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال إني جاعلك للناس إماماً.

بررسی رویکرد دوم

دیدگاه وساطت که از آن سخن رفت، در تفاوت بین نبی و امام گویا فقط به علم وراثتی امام توجه نموده است؛ بلی چنانچه همه علوم امام را میراث از جانب پیامبر ﷺ بدانیم، این تبیین درست است؛ اما سخن بر سر علوم غیرمیراثی امام است که از آن به علم الهامی و تحدیثی یاد شده است. در این نوع علم، امام بدون واسطه نبی با عالم غیب ارتباط برقرار می‌کند و دریافتی غیر از آنچه از ناحیه پیامبر ﷺ به او به ارث می‌رسد، به صورت الهام یا تحدیث دارد؛ افزون بر اینکه سخن فقط از علم امام نیست، بلکه بنا بر ظرفیت‌های متفاوت بشری الهامات توسعه پیدا می‌کند و اختصاص به افراد خاص ندارد، اگرچه بین الهام‌ها تفاوت وجود دارد؛ لذا تقریر فوق‌گرای از بحث تفاوت وحی و الهام و تحدیث نمی‌گشاید؛ زیرا علوم غیرمیراثی در قلمرو تقریر شیخ طوسی قرار نمی‌گیرد، در صورتی که مناقشه متوجه علوم غیرمیراثی (الهامی و تحدیثی) با وحی است.

شاید بتوان این دیدگاه را چنین توجیه کرد که مراد شیخ طوسی نشان دادن تفاوت نوع معارف و نوع تلقی است؛ به این معنا که نوع معارف پیامبر ﷺ از نوع تشریح است و در تشریح و تکوین دین کاربرد دارد و نوع معارف امام، چه وراثتی و چه الهامی، ناظر به شریعت است و در راستای تفسیر و تبیین شریعت کاربرد دارد. بر اساس این تبیین علم پیامبر ﷺ و علم امام هر دو منشأ و حیانی پیدا می‌کنند که یکی تشریحی و دیگری تبیینی است. پس امام هر آنچه از علوم و حیانی دریافت می‌کند، فقط برای تبیین کاربرد دارد که این علوم تبیینی را پیامبر ﷺ در اختیار او قرار داده است؛ زیرا علوم و حیانی پیامبر ﷺ هم برای تشریح است هم برای تبیین.

قابل توجه اینکه پس از شیخ طوسی تا نزدیک به زمان ملاصدرا (م ۱۰۵۰ق)، متکلمان توجه خود را چندان معطوف مباحث ماهیتی وحی، انقطاع آن، خاتمیت و بالاخره الهام و تحدیث نمی‌کردند و به صورت بسیار محدود به این‌گونه مباحث ورود داشتند. البته در این دوران بعضی این مسئله را به صورت اشکال و شبهه

مطرح و تلاش کرده‌اند به آن پاسخ دهند. *عاملی بیاضی* (م ۸۷۷) از جمله افرادی است که می‌نویسد: «اگر گفته شود که از مسلمات دین پیامبر اکرم ﷺ انقطاع وحی می‌باشد که حدیث ملائکه آن را باطل می‌کند، در جواب می‌گوییم، آنچه مورد اجماع است، ختم نبوت می‌باشد و اجماعی مبنی بر امتناع گفتگوی ملائکه با بشر وجود ندارد (عاملی بیاضی، [بی تا]، ج ۳، ص ۱۷۶).

تفاوت وحی و الهام با رویکرد فلاسفه و عرفا امامیه

از قرن پنجم و ششم کلام شیعه به تدریج با منطق ارسطویی و سپس با فلسفه از قرن هفتم با ظهور شخصیت‌هایی نظیر *خواجه نصیرالدین طوسی* ارتباط برقرار کرد. از آن پس کلام رنگ فلسفی به خود گرفت. اوج تکامل این حرکت فلسفی با ظهور *صدرالمതألهین شیرازی* (م ۱۰۵۰) پایه‌گذار حکمت متعالیه بود؛ به گونه‌ای که علاوه بر خلط مباحث فلسفی با کلام مبانی و مفاهیم عرفانی نیز با کلام در هم آمیخت و به عبارتی به تدریج فلسفه متعالیه جای کلام و فلاسفه جای متکلمان را گرفتند.

فیلسوفان تقریری که بر تفاوت وحی و الهام ارائه کرده‌اند، به نوعی باطنی و فلسفی است. *میرداماد* (م ۱۰۴۱) که از مبتکران فلسفه متعالیه بود، می‌گوید: مرتبه وراثت و وصایت در کمال جوهر نفس و قوت ملکوتی، شدت ارتباط و اتصال آن با عالم، جاری مجرای نبوت است؛ لذا می‌تواند جانشین نبوت شود و هر آنچه را بر آن مقام بیان شد، برخوردار گردد، جز اینکه دیدن ملائکه و تمثیل روح القدس و سماع کلام الله به عنوان وحی برای او نیست، ارتباط و حیوانی به واسطه رسول برای آنها محقق می‌شود، نه به آن وجهی که برای ایشان صورت ملک و تمثیل روح قدسی به صورت مشاهده و معاینه حاصل گردد که لازم آید ایشان کلام خدا را با وحی دریافت کرده باشند، بلکه ائمه و اوصیا محدث و ملهم هستند به واسطه عقولشان (میرداماد، ۱۴۲۲، ص ۶۴). در واقع فلاسفه با ذهنیتی که از مبانی فلسفه مشائی داشتند که نحوه ارتباط با عالم غیب را از طریق عقل فعال می‌داند، علم امامان را ناشی از عقولشان دانسته‌اند. این مبنا جای تأمل ویژه

دارد، از این پس اشاره خواهد شد.

عرفا نیز تقریری عقلی و عرفانی داشتند. سیدحیدر آملی از نخستین عارفان امامی که عرفان ابن عربی را تنقیح کرد و عرفان نظری شیعی نوشت، می‌گوید: الهام اثر وحی است چون وحی تصریح یک امر غیبی است و الهام، تعریض آن. بنابراین علم حاصل از وحی علم نبوی نام دارد و علم حاصل از الهام علم لدنی. وی در تبیین این معنا و توجیه این وساطت می‌گوید: «از افاضه عقل کل وحی متولد می‌شود و از اشراق نفس کلی الهام حاصل می‌گردد و همان‌گونه که عقل اکمل از نفس است، وحی از الهام بالاتر است (آملی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۴۷۵).

بنابراین رویکرد فلسفی و عرفانی هر دو در تقریر و تحلیل خود به نوعی به دو تقریر گذشته نیز توجه کرده‌اند و افزون بر دو رویکرد قبلی درباره چیستی وحی نیز تا حدودی سخن گفته‌اند. ملاصدرا که مبانی فلسفی اش آمیزه‌ای از فلسفه و عرفان است، وحی را در نظام معرفتی خویش یک حقیقت وجودی می‌داند که در مراتب مختلف هستی ظهور دارد و قابل تشکیک است؛ از این رو وحی از نگاه او جامع همه مراتب مختلف هستی است. درباره تفاوت وحی و الهام هم اظهار نظر کرده، می‌گوید: آنچه منقطع شد وحی خاص به رسول و نبی بود که بر دل و گوش ایشان فرود می‌آمد، ولی واقعیت مبشرات و عصمت ائمه را [پیامبر ﷺ] نگاه داشت، اگرچه نام وحی بر آن نهاد؛ بنابراین از نظر فلسفه متعالیه ماهیت نبوت و رسالت منقطع نشده است (ملاصدرا، ۱۲۸۲، ص ۶۵). همین دیدگاه به همه عرفا نسبت داده شده است. مدنی شیرازی می‌نویسد: «اعتقاد آنان بر این است که نبوت و رسالت نه قطع شده و نه نسخ گردیده، بلکه آنچه نسخ شده مسمی و نام و ظاهر آن است (مدنی شیرازی، ۱۴۱۵، ح ۶، ص ۳۹۳)؛ بنابراین از نظر فلاسفه و عرفای امامیه که مکتب متعالیه از هر دو نمایندگی می‌کند، حقیقت وحی و الهام یک ماهیت دارند و تفاوتشان در نام و نشان ظاهری آنهاست.

بررسی رویکرد سوم

در این تقریر اگرچه به تفاوت‌هایی که در دو تقریر پیشین بیان شد، با ادبیاتی دیگر اشاره شده است، غلظت گفتار در تبیین جایگاه نبی و امام و حقیقت وحی و الهام به گونه‌ای است که بستر پرسشی را فراهم می‌کند و آن اینکه با توجه به این تبیین و تقریر به چه دلیل نمی‌توان بر افاضات به امامان وحی و بر مُفاض‌الیه (امامان) نبی اطلاق کرد؟ چرا تأکید دین مبین اسلام بر انحصاری بودن وحی در نبی و خاتمیت در پیامبر ﷺ است؟ گویا این پرسش در این تقریر پاسخ شفافی نمی‌یابد.

با دقت در آنچه پیروان تقریر اخیر که *میرداماد*، *ملاصدرا* و *سیدحیدر آملی* در این جستار آنها را نمایندگی کردند، به نظر می‌رسد مقداری سخنان تهافت آلود است؛ زیرا در یک سو سخن از حقیقت واحد وحی و الهام و در سوی دیگر از حقیقت واحد نبی و وصی است؛ درحالی‌که در دیگر جای سخن از جامعیت نفس نبی است که فصل ممیز نبی و ولی دانسته شده است. یا در بحث نبوت و موضوع وحی گفته می‌شود شرط اول نبی آن است که از آسمان برای صلاح نوع انسان مأمور باشد. یا وقتی سخن از قوه حدس و عقل قدسی است، این دو قوه را در نبی برجسته می‌دانند. در هر حال در این تقریر نیز اگرچه مقداری ابهام و پیچیدگی وجود دارد، تلاش برای نشان دادن تفاوت انجام گرفته و از گزاره نامتغیر تعبدانگاری خاتمیت و انقطاع وحی نیز پیروی شده است تا بهانه‌ای به دست منتقدان شیعه ندهد (نادم، ۱۳۹۵، ص ۲۴۰-۲۴۸/ حسین‌زاده، ۱۳۹۰، ص ۸۱-۱۰۲).

نتیجه‌گیری

از ارائه و بررسی دیدگاه‌ها و تقریرهای علمای امامیه با رویکردهای مختلف درباره تفاوت نبی و امام و تفاوت وحی و الهام نتیجه گرفته می‌شود که با وجود اختلاف تقریرها و تبیین‌ها، علمای امامیه در طول تاریخ، هم به مسئله انقطاع وحی توجه ویژه داشته‌اند و هم به مسئله انفتاح باب الهام؛ زیرا امامت در این اندیشه

استمرار رسالت است و لازمه آن، داشتن علمی است از سنخ علم نبوی؛ از این رو علم الاهی داشتن را از اوصاف مسلم امام دانسته و در زمره منابع معرفتی خود قرار داده، برای آن جایگاه ارزشی قائل شده‌اند؛ حتی درباره منبع بودن آن برای معارف دینی در طول تاریخ کمتر تردیدی به خود راه نداده‌اند. با توجه به اینکه می‌دانسته‌اند علم پیامبر ﷺ و علم امام متمایز و منحاز از همدیگرند؛ لذا برای نبی و امام تمایز قائل شده‌اند، درحالی‌که هر دو را در بسیاری از اوصاف مشترک می‌دانند. بنابراین نسبت‌دادن به شیعیان که درباره علم امامان و خاتمیت یا الهام و انقطاع وحی خطا رفته‌اند، نسبتی نارواست که حتی یک نمونه تاریخی نمی‌توان در بین علمای امامیه بر آن پیدا کرد. مگر اینکه این‌گونه نقدها را ناشی از اهدافی دانست که باید در حوزه ای غیر از حوزه مباحث علمی ریشه‌یابی کرد.

منابع و مأخذ

۱. ابن فارس، احمد بن زکریا؛ معجم مقایس اللغه؛ [بی جا]، مکتبه الاعلام الإسلامی، ۱۴۰۴ق.
۲. آملی، سیدحیدر؛ جامع الاسرار و منبع الانوار؛ تصحیح هنری کرین؛ تهران: انجمن ایران شناسی فرانسه و انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۸.
۳. ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد؛ الفارات؛ تحقیق جلال الدین حسینی؛ قم: نشر بهمن، [بی تا].
۴. حسین زاده، محمد؛ نگاهی معرفت شناختی به وحی، الهام، تجربه دینی و عرفان و فطرت؛ قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۰.
۵. حلّی، حسن بن یوسف؛ کشف المراد؛ قم: دار العلم، ۱۳۸۲.
۶. ابن فهد حلّی؛ المقتصر من شرح المختصر؛ تحقیق سیدمهدی رجائی؛ چ ۱، قم: نشر مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۰ق.
۷. رازی، فخرالدین محمد؛ مفاتیح الغیب؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ق.
۸. راغب اصفهانی؛ مفردات غریب القرآن؛ چ ۲، [بی جا]، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
۹. ربانی گلپایگانی، علی؛ امامت در بینش اسلامی؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۳.
۱۰. سبجانی، جعفر؛ الالهیات؛ چ ۳، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۱۱. سروش، عبدالکریم؛ «تشیع و مردم سالاری»، سخنرانی در دانشگاه سربین، پاریس، ۱۳۸۴.

۱۲. سعیدی روشن، محمدباقر؛ وحی شناسی؛ تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸.
۱۳. شریف رضی، محمد بن حسین؛ نهج البلاغه؛ تحقیق صبحی صالح؛ قم: دار الهجره، [بی تا].
۱۴. صدوق، محمد بن علی، إكمال الدين و تمام النعمه؛ تحقیق علی اکبر السفاری؛ قم: نشر مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۱۵. صفار، ابن فروخ؛ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ، تصحیح محسن کوچه باغی؛ قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۱۶. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: منشورات الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ق.
۱۷. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹.
۱۸. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين؛ تهران: نشر مرتضوی، ۱۲۶۲.
۱۹. طوسی، محمد بن حسن؛ الاقتصاد؛ قم: نشر خیام، ۱۴۰۰ق.
۲۰. —؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ تقدیم آغا بزرگ الطهرانی، تصحیح احمد حبیب العاملی؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ق.
۲۱. العاملی البیاضی، علی بن یونس؛ الصراط المستقیم؛ تحقیق محمدباقر بهبودی؛ تهران: نشر المکتبه الرضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، [بی تا].
۲۲. قطب راوندی، سعید بن هبه الله؛ الخرائج و الجرائح؛ قم: موسسه الامام المهدي، ۱۴۰۹ق.
۲۳. صدوق، علی ابن بابویه؛ التبصرة و الامامه؛ تحقیق مدرسه الامام المهدي؛ ج ۱، قم: نشر مدرسه الامام المهدي، ۱۴۰۴ق.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب؛ کافی؛ تصحیح علی اکبر غفاری و شیخ محمد آخوندی؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۲۵. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الأنوار؛ تحقیق محمدباقر بهبودی و عبدالرحیم ربانی

- شیرازی؛ ج ۲، بیروت: نشر الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۲۶. کرکی، عبدالعال؛ رسائل کرکی؛ تحقیق محمد الحسون؛ ج ۱، قم: نشر خیام، ۱۴۰۹ق.
۲۷. مدنی الشیرازی، سیدعلی خان، ریاض السالکین فی شرح صحیفه سیدالساجدین؛ تحقیق محسن الحسینی الأمینی؛ ج ۴، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
۲۸. مفید، محمد بن نعمان؛ اوائل المقالات؛ تحقیق ابراهیم الانصاری؛ ج ۲، بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ق(الف).
۲۹. —؛ الإفصاح؛ تحقیق مؤسسه بعثت؛ ج ۲، بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ق(ب).
۳۰. —؛ النکت الاعتقادیة؛ تحقیق رضا مختاری؛ ج ۲، بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ق(ج).
۳۱. —؛ تصحیح اعتقادات الامامیه؛ ج ۲، بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ق(د).
۳۲. ملاصدرا، علی بن ابراهیم شیرازی؛ المبدأ و المعاد؛ تحقیق و مقدمه محمد ذبیحی و جعفر شاه نظری؛ تهران: بنیاد حکمت نظری، ۱۲۸۲.
۳۳. میرداماد، محمدباقر استرآبادی، الرواشح السماویة؛ تحقیق غلامحسین قیصریه و نعمة الله الجلیلی؛ قم: دار الحدیث، ۱۴۲۲ق.
۳۴. المیلانی، السیدعلی الحسینی؛ الامامة فی اهم الكتب الکلامیه؛ ج ۱، قم: نشر مهر، ۱۳۷۲.
۳۵. نادم، محمدحسن؛ علم غیب از نگاه عقل و وحی؛ قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۵.
۳۶. نوبختی، حسن بن موسی؛ فرق الشیعه؛ ج ۲، بیروت: نشر دار الاضواء، ۱۴۰۴ق.